

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۷/۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۸

مقاله پژوهشی

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

دوره ۲۱- شماره ۸۰- تابستان ۱۴۰۳- صص: ۱۱۵-۱۳۰

واقع‌نگاری آنات عرفانی (مروری بر ساختار و محتوای شعر قربان ولیئی)

رضا بیات^۱

چکیده

قربان ولیئی از شاعران عرفانی سرای معاصر است که سروده‌هایش ساختاری یکسان دارند و به شکلی منسجم «واقع»‌های عرفانی شاعر را گزارش می‌کنند. در این نوشته، با بررسی ساختار غزل‌های ولیئی هم انسجام فرمی شعر او بازنمایی شده و هم مراحل واقعه، تک‌به‌تک گزارش شده‌است. مراحل واقعه در شعر ولیئی چنین توصیف شده‌اند: سکوت، ادراک حضور خداوند، زلزله در روح، تخریب «من»، اتحاد با خدا و جهان، انتقال اسرار و ناگفتنی‌ها و در نهایت گزارش پایان واقعه. همچنین در پاره‌ای از شعرها از خلق جدید و خلق لحظه‌به‌لحظه سخن گفته‌است و در پایان شعر، شاعر به خلق جدید می‌رسد یا از آن آگاهی پیدامی‌کند. برای تبیین بهتر جهان معنوی ولیئی از سویی از مآثورات دینی که شاعر بدان‌ها معتقد است کمک گرفته‌شده و از سویی مبانی عرفان اسلامی مرور شده‌است. همچنین در تبیین طرح ذهنی شاعر و ساختار بیرونی شعر، از مفاهیم نقد ادبی وام گرفته شده‌است. **کلیدواژه‌ها:** قربان ولیئی، شعر عرفانی، واقعه عرفانی، فناء فی الله، خلق آن به آن.

۱- استادیار دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی، تهران، ایران. Bayat.dr@sru.ac.ir

پیشگفتار

قربان ولیئی متولد صحنه کرمانشاه، دکترای ادبیات فارسی و عضو هیئت علمی دانشگاه زنجان است. سال ولادتش در کتب مختلفش به سه شکل ثبت شده است: ۱۳۴۴، ۱۳۴۶ و ۱۳۴۹. شاعری عرفانی مشرب است که عمدتاً به غزلیاتش شناخته می‌شود؛ اما در سال‌های اخیر به سرایش مثنوی‌های بلند، شعر نو و نگارش نثر ادبی نیز تمایل نشان داده است. کتاب‌های او را به ترتیب انتشار نام می‌بریم. از آنجاکه نام اغلب کتاب‌هایش یک مصراع شعر است، برای هر کتاب نامی اختصاری برمی‌گزینیم تا در طول نوشته اختصار را رعایت کرده باشیم:

سال نشر	ناشر	نام	قالب و حجم	نام اختصاری
۷۸	کتاب نیستان	گزیده ادبیات معاصر (۸۳)	۵۵ غزل گزیده	
۸۲	آفاق	گفتم به لحظه نام تو را، جاودانه شد	۷۰ غزل گفتم	
۸۵	کتاب نیستان	ترنم داوودی سکوت	۱۲۱ غزل ترنم	
۸۷	تکا	با دو چشم دچار یکتایی	۲۲ غزل جدید + ۹۱ غزل قدیمی	چشم
۸۷	کتاب نیستان	باید نوشت نام تو را با پرنده‌ها	۶۲ غزل جدید + ۱۰ غزل قدیمی	۱۶ شعر
	نیمایی و ...	پرنده		
۸۷	کتاب نیستان	درخت در خودش راه می‌رود	۴۳ قطعه نثر	درخت
۹۰	کتاب نیستان	جوان شدن جاودانگی	۴۹ غزل جاودانگی	
۹۱	کتاب نیستان	ضربان ذات (عطش نامه)	یک منظومه عاشورایی	عطش
۹۳	کتاب نیستان	لحظه جهان	۵۰ غزل + دو مثنوی ظهور ذات و زمزمه ذات	جهان
۹۴	شهرستان ادب	زیارتنامه روح (منظومه آسمان هشتم)	یک منظومه رضوی روح	
۹۵	شهرستان ادب	موسیقی نواحی جان	۷۶ غزل قدیمی	موسیقی

پیشینه پژوهش:

در جستجوی پیشینه سه ساحت بررسی شد: قربان ولیئی، ثبت واقعه، شکل شناسی. در خصوص ولیئی تاکنون هیچ پژوهشی منتشر نشده است. تنها گزارش جلسات رونمایی و نقد کتاب‌هایش منتشر شده که ارزش پژوهشی ندارد. کتاب «حکایت شاعر» نیز در واقع مجله‌مانندی است که حوزه هنری در

حدود سال ۹۰ منتشر کرده است. حوزه همچنین یادداشت‌هایی را درباره ولیئی و شعرش منتشر کرده است. این یادداشت‌ها نیز ارزش پژوهشی چندانی ندارند. نویسندگان این یادداشت‌ها عبارتند از: یوسفعلی میرشکاک، خسرو آقاپاری، سیداکبر میرجعفری، محمود سنجری، انسبه موسویان، محمود حبیبی کسبی و علی داودی.

درخصوص چیستی واقعۀ عرفانی و ثبت و گزارش آن کارهایی انجام شده است؛ از جمله:

- رؤیا در متون عرفانی، منصور ثروت، دانشگاه شهید بهشتی: ۱۳۸۹.

- به عبارت محال، بابک عباسی، هرمس: ۱۳۹۴.

همچنین پژوهشگران غربی با اصطلاح تجربه دینی دقت نظرهای علمی و تقسیم‌بندی‌های ارزشمندی را پدید آورده‌اند:

- عوالم خیال، ویلیام چیتیک، قاسم کاکایی، هرمس: ۱۳۹۰.

- تجربه دینی و چرخش هرمنوتیکی: بررسی و نقد آرای ویلیام آلستون، بابک عباسی، هرمس: ۱۳۹۱.

همچنین سعید گراوند در مقاله «تجربه دینی بر اساس نظریۀ رودلف اتو و ریچارد سویین برن» دیدگاه این دو عرفان‌پژوه غربی را به‌خوبی توصیف و تبیین کرده است.

در خصوص شکل‌شناسی یا ریخت‌شناسی، الهام‌بخش‌ترین اثر «ریخت‌شناسی قصه‌های پریان» ولادیمیر پراپ است. نظریۀ پراپ بارها در شناسایی ساختار آثار مختلف به‌کار گرفته شده است. همچنین رضا براهنی در «طلا در مس» الگوهای را برای شکل‌شناسی شعر معاصر عرضه کرده است.

شیوۀ پژوهش:

مرور چندین بارۀ غزل‌های ولیئی و انس با آن‌ها، نگارنده را به این باور رساند که سروده‌های او، ساختاری بسیار شبیه به هم دارند. در عمده این غزل‌ها یک واقعۀ عرفانی گزارش شده است. برای شکل‌شناسی، ابتدا یک غزل را که صورت کامل‌تری داشت، به عنوان مرجع انتخاب کرده‌ام و سپس، همراه هر بیت این غزل، ضمن شرح مختصری از محتوای آن مرحله از واقعه، ابیاتی از دیگر غزل‌ها را به‌عنوان شاهد ذکر کرده‌ام. در بیت دوم و ششم، با توجه به حالات متنوع این مراحل در گزارش‌های شاعر، سخن کمی به درازا کشیده و شاخه‌های مختلف این مشاهدات و تجربیات را بیان کرده‌ام. غزل مرجع ۶ بیت است و بیش از ۷۰ بیت شاهد از غزل‌های مختلف به یاری گرفته شده‌اند تا شکل یکسان غزل‌های ولیئی را نشان دهند.

همچنین در هر مرحله کوشیده‌ام نوشته‌ها و تجربیات عرفای پیشین را با گزارش‌های ولیئی تطبیق دهم. ولیئی علاوه بر آن که خود تجربه می‌کند، بسیار پر مطالعه است و با آثار عرفای اسلامی و عرفان‌پژوهان غربی مأنوس است.

تعاریف و اصطلاحات:

عبدالرحمن جامی واقعه را چنین تعریف کرده است: «اهل خلوت را گاه-گاه در أثناء ذکر و استغراق در آن حالتی اتفاق افتد که از محسوسات غایب شوند، و بعضی از حقایق امور غیبی بر ایشان کشف شود، چنانکه نائم در حالت نوم؛ و متصوفه آن را «واقعه» خوانند. و گاه بود که در حال حضور-بی آنکه غایب شوند- این معنی دست دهد. و آن را مکاشفه خوانند. (جامی، ۱۳۷۰: ۱۵۶)

همچنین در کتاب اصطلاحات صوفیان مرآت العشق (ق ۱۰) چنین آمده است: «و اردات دل را گویند از غیب، خواه در نوم باشد و خواه در صحو، در حین وصول به طور نفسی، خواه این وارد در طایفه عوام پدید آید و خواه در خواص، آنچه در خواب حاصل آید «رؤیای صالحه» و «مبشرات» گویند که: «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» از آن کنایت است؛ و اگر در نوم باشد به «واقعه» تعبیر نمایند». (اصطلاحات صوفیان، ۱۳۸۸: ۱۴۴)

آنچه در شعر ولیئی دیده می شود، با مفهوم «حال» نیز تناسب دارد. «حال نزد قوم معنایی است که وارد بر قلب می شود بدون تعمد و اجتلاب و اکتساب از قبیل طرب و حزن و قبض یا شوق و ترس و غیره. پس احوال مواهبت و مقامات مکاسب. و احوال بدون جهد به وجود آیند و مقامات به بذل مجهود حاصل شوند.» (سجادی، ۱۳۷۰: ۳۰۷؛ به نقل از قشیری، ۱۳۴۶: ۹۲).

آنچه که ولیئی در اشعارش گزارش می کند، تلفیقی از واقعه و حال است؛ اما چون خود نام «واقعه» را برگزیده و به کار برده است، ما نیز در این نوشته همین اصطلاح را استفاده می کنیم.

واقعه نگاری آنات عرفانی:

در این دقیقه که سرشارم از درخشانی سلام حیرت روشن، چقدر می مانی؟ (گفتم: ۲۲)

مرور دفترهای شعری ولیئی نشان می دهد که بیشینه غزل های او ثبت حالات عرفانی است. مشاهدات نشان می دهد که خوانندگان شعر ولیئی به دو دسته کاملاً متمایز تقسیم می شوند: آن ها که هیچ نمی فهمند و شعر او را بی معنا می یابند و آن ها که ساختار و محتوای شعر او را درک می کنند و شیفته سروده های او هستند. ولیئی براساس تجربه های معنوی خود شعر می گوید و این مسأله، چند نکته را در شعر او ایجاد می کند:

- غزل ها حال و هوا و ساختاری شبیه به هم دارند.

- کوتاه هستند (معمولاً ۵ بیتی).

- تعبیری شبیه به هم و برخاسته از یک منظومه ذهنی در آن ها حضور دارد.

- چون هرکدام به ثبت واقعه ای جدید تعلق دارد، در عین مکرر بودن، تازگی و جذابیت دارد.

بسیاری از شعرهای ولیئی لحظات اتصال معنوی را به تصویر می‌کشند. این شعرها با شروع واقعه آغاز می‌شوند؛ یکی دو بیت به وصف ناگفتنی‌ها می‌پردازند و در بیت آخر پایان واقعه را اعلام می‌کنند. نمونه‌ای از این دست را می‌بینیم:

- | | |
|---------------------------------------|------------------------------------|
| ۱. با من سکوت نام تو را در میان گذاشت | آنگاه جای هر کلمه آسمان گذاشت |
| ۲. پیچید نور نام تو در حرف‌های من | خورشید را میان شب و آژگان گذاشت |
| ۳. آمد، نگاه کرد و تکان داد روح را | آنگاه در برابر من بی‌کران گذاشت |
| ۴. طوفان که از عوالم قدسی رسیده بود | از من گذشت، گستره‌ای بی‌نشان گذاشت |
| ۵. ناگفتنی است آنچه مرا بر زبان گذشت | ناگفتنی است آنچه مرا بر زبان گذاشت |
| ۶. گسترده بود واقعه در آسمان گذشت | دیدار بعد را به شب ناگهان گذاشت |
- (ترنم: ۳)

تحلیل ساختار واقعه:

شعر فوق نمونه‌ای کامل از ثبت واقعه عرفانی در شعر ولیئی است. در ادامه، می‌کوشیم با توجه به ابیات این غزل، سیر روحی شاعر را شرح دهیم و در هر مرحله، ابیات بیانگر این لحظه را در دیگر سروده‌های شاعر نشان دهیم. پیش فرض ما این است که ساختار بسیاری از اشعار ولیئی یکسان است و با این شیوه شرح، امید داریم به ساختار روحی شاعر دست یابیم و دری به فهم جهان معنوی او بازکنیم.

بیت نخست: سکوت

با من سکوت نام تو را در میان گذاشت
 آنگاه جای هر کلمه آسمان گذاشت

شاید مهم‌ترین کلیدواژه فهم جهان ذهنی ولیئی سکوت باشد. رساله دکتری او نیز در همین موضوع است: «بررسی و تحلیل صور و اسباب خاموشی در متون عرفانی فارسی». این رساله در سال ۹۹ به شکل کتاب با نام «درنگی در سکوت عرفانی» چاپ شد. در این رساله - کتاب ولیئی فهم خود و نیز اقوال عارفان و عرفان‌پژوهان را به خوبی دسته‌بندی و تبیین کرده است. پس از این، در مواقع مناسب، به این رساله ارجاع خواهیم داد.

«سکوت» بیانگر صمت، سکون درونی و بی‌اقتضایی شاعر است. آغاز واقعه برای شاعر، سکوت محض اوست. در حقیقت، این واقعه و شعر هستند که به سراغ او می‌روند و او آغازگر ماجرا نیست. این مرحله در تعریف قشیری از «حال» وصف شده است: «احوال بدون جهد به وجود آیند» (سجادی، ۱۳۷۰: ۳۰۷؛ به نقل از قشیری، ۱۳۴۶: ۹۲).

آرام باش راه تو را رام می‌برد مثل نسیم می‌برد آرام می‌برد

کاری نکن، مگر نشنیدی چه گفت رود؟ آسوده باش، راه به فرجام می‌برد (جاودانگی: ۳۰)

با این حروف، بی تو به جایی نمی‌رسم تا حرف می‌زنم به نوایی نمی‌رسم
 کو حیرتی که باز مرا گور و گم کند؟ یعنی کجا دوباره به آینه می‌رسم؟ (جاودانگی: ۲۴)
 آنچه در این ابیات دیده می‌شود، علاوه بر سکوت، بی‌فعالی و ترک جهد است. عرفا چنین می‌گویند که
 ارتباط حق با خلق به دو صورت است: یکی از طریق اسباب و علل و «طریق دیگر ارتباط حق با اشیاء از جهت
 وجه خاص است، طریقی که اسباب و علل در آن مدخلیت ندارند و حق از باب احاطه قیومیه و اتحاد مطلق با
 مقید، اقرب از هر قریب است. از این طریق به تولیه و قرب و ریدی و وجه خاص تعبیر شده است که اسباب و
 شرایط در این مقام بی‌تأثیرند چه آن که در مقابل سلطه و سیطره حق مقهورند، لذا از آن به سبب سوزی
 تعبیر کرده‌اند». (ترکه، ۱۳۶۰؛ مقدمه آشتیانی: ۱۳۳)

شاعر از خود نقش و رنگی ندارد. «فقط تماشا کردن» حالت پذیرش و ترک فعالیت است و «رؤیا» همان «نوم»
 تعریف عرفا از واقعه است:

سکوت، پنجره، رؤیا، فقط تماشا کن
 ورود رود به ژرفا، فقط تماشا کن (ترنم: ۲)
 این حالت را با «هیچ» و «مات» شدن هم بیان می‌کند:

من هیچ هیچ هیچ است جای تو
 خالی‌تر از خلأ شده‌ام در هوای تو (ترنم: ۸)
 همچنین آینه و آب تمثیل‌هایی مطلوب و البته شناخته شده برای بیان همین مفهوم هستند.

ولیثی در رساله‌اش درباره آینه چنین نوشته است: آینه یکی از رمزهای بنیادی در ادب عرفانی است و
 رسیدن دل سالک به حالت آیینگی، نمودار کمال اوست. به تعبیر نجم رازی «خلاصه نفس انسان، دل است و دل،
 آینه است و هر دو جهان غلاف آن آینه» (ولیثی، ۱۳۸۹: ۱۸۷؛ به نقل از نجم رازی، ۱۳۲۲: ۳). آب نیز از آنجا که
 خاصیت آیینگی دارد و نیز بی‌رنگی و بی‌شکلی‌اش نماد عارف می‌تواند باشد.

مات شد آینه آن ذات مجرد آمد
 تا در این آینه احساس بگردد آمد (پرنده: ۵۴)
 من رودم و من رودم و من رودم و من رود
 پا رود و نفس رود و لبم رود و سخن رود (ترنم: ۵۷)

در نگاه ولیثی وصال تنها به اذن و اراده خدای متعال شکل می‌گیرد و تلاش سالک برای رسیدن کارکردی
 جز وقوف او بر ناتوانی خودش ندارد:

بیا که ناشدنی شد به تو رسیدن من
 چه ساده می‌شود اما به من رسیدن تو
 به اوج عجز رسیدی پرنده زخمی؟
 همین فراز هدف بود از پریدن تو (ترنم: ۶۶)
 بیت دوم: خورشید

پیچید نور نام تو در حرف‌های من
 خورشید را میان شب واژگان گذاشت

شاعر برای وصف حضور خداوند در آیینۀ ادراک و زبان خود از استعاره‌های خورشید، آسمان و ... استفاده می‌کند که با تصویر قرآنی «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: خداوند نور آسمان‌ها و زمین است» (قرآن، نور: ۳۵) هماهنگی کامل دارند. نور بودن خداوند در روایات و ادعیه نیز نمود دارد: «بسم الله النور، بسم الله نور النور، باسم الله نور علی نور ...» (طبرسی، ۱۳۶۵، ۲: ۳۳۷؛ سید بن طاووس، ۱۴۱۱: ۷).

در فهم عرفا نور وجود حقیقی (ذات خداوند) است و مخلوقات تماماً سایه‌های آن نورند. (رک. شمس و مقادایان، (۱۳۹۵): ۴۰؛ به نقل از مصطفوی (۱۳۶۸)، ۷: ۴۸؛ و به نقل از ابن عربی (بی‌تا)، ۳: ۴۲۹). در تعبیر ولیئی خدا در اشیاء ظهور می‌کند و آن‌ها ابتدا از حالت «سایه» به «فنا» و هیچی می‌رسند و سپس به لطف شکستن مرزهای وجودشان، عین «عدم» شده، به بی‌کرانگی و گستردگی در عالم می‌رسند.

نوشتن نور:

ولیئی شاعری مقلد نیست و معمولاً از تعبیر و اصطلاحات رسمی عرفان استفاده نمی‌کند. اصطلاحات او مربوط به خود او و فضای شعر اوست. او به جای حضور، حلول و ... خدا در خود، از ترکیباتی مثل خوردن، آشامیدن یا نوشتن نور استفاده می‌کند:

خورشید سر رسیده که بیدار می‌شوم	می‌نوشمش مکرر و هشیار می‌شوم (پرنده: ۵۲)
مثل یک رودخانه آرام	بر زمین بودن آسمان خوردن
مست از فرط آسمان نوشی	به کران‌های بی‌کران خوردن (پرنده: ۵۰)
بی‌کران، بی‌کران را بنوشید	آسمان، آسمان را بنوشید
دم‌به‌دم آیه می‌روید از خاک	آیه‌های جوان را بنوشید (جاودانگی: ۲۰)

ظهور در اشیا:

خورشید و اجرام آسمانی تنها مظاهر خداوند نیستند؛ در نگاه ولیئی تمام اجزای هستی، حتی مصنوعات بشری، جلوه‌گاه خدا محسوب می‌شوند:

«مرا مرا بستایید» هر طرف جاری است	ظهور کرده در اشیا فقط تماشا کن (ترنم: ۲)
زیبایی سکرآور ربانی آفاق بی‌شبهه	شرابی تو و افلاک سبویت (پرنده: ۴۸)
و آب شد که: «بنوشم» و رنگ شد که: «ببین»	و می‌وزید و شنیدم سکوت را، او را (ترنم: ۶)
من همین دقایق در لحظه‌ای دگرگونم	در شلوغی بازار، گرم سیر پنهان‌ها (چشم: ۱۰۹)
آمدی از هر کران صبح که برخاستم	طعم تو می‌داد نان صبح که برخاستم
آمدی از پنج راه، آینه از هوش رفت	و هم نبود و گمان صبح که برخاستم (جهان: ۱۲)

بیت سوم: زلزله در سرزمین روح

- آمد، نگاه کرد و تکان داد روح را
 آنگاه در برابر من بی کران گذاشت
- این حضور بزرگ و گسترده خداوند، نظم فعلی وجود شاعر را به هم می‌ریزد و به تعبیر خود او زلزله ایجاد می‌کند. این حالت همانی است که در قرآن کریم به شکل از هم پاشیدن کوه طور در هنگام تجلی و نیز فروپاشی کوه از خشیت در هنگام نزول قرآن ذکر شده است:
- فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا: همین که پروردگارش بر آن کوه تجلی کرد آن را با خاک یکسان ساخت و موسی بیهوش افتاد. (اعراف: ۱۴۳)
- لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ: اگر این قرآن را بر کوهی فرومی‌فرستادیم آن را از بیم خداوند فروتن و فروپاشیده می‌دید. (حشر: ۲۱)
- در اصطلاحات رسمی عرفان، این حالت را «صعق» می‌نامند و چنین تعریف می‌کنند: «بیهوشی ناشی از صدای رعد شدید؛ در اصطلاح، «فناء عند التجلی» ربانی، یعنی فناء در حق...» (سجادی، ۱۳۷۰: ۵۳۱).
- ولی این حالات را چنین سروده است:
- فرخنده باد زلزله در سرزمین روح
 این کوه پاره‌های «روان» را نگاه کن
- این روح‌لرزه‌های جهان‌گستر شگرف
 وین انهدام هرچه کران را نگاه کن (ترنم: ۱)
- در شعر فوق، «کوه پاره‌های روان» به تعبیر قرآنی «وَ إِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَت» (قرآن، تکویر: ۳) اشاره دارد.
- می‌لرزم آن چنان که زمین روز رستخیز بر تکه پاره‌های خود آوار می‌شوم (پرنده: ۵۲)
- باز نام تو و تکان خوردن
 زخمه از شور بی‌نشان خوردن (پرنده: ۵۰)
- بیت چهارم: تخریب من
 طوفان که از عوالم قدسی رسیده بود
- از من گذشت، گستره‌ای بی‌نشان گذاشت
- این مرحله را بسیار توصیف کرده‌اند و اصطلاحات متنوعی برایش به کار برده‌اند: فنا، بی‌خویشی و ... ؛ اما ظاهراً اصطلاح «توحید» بیش از دیگر اصطلاحات بیانگر این حالت است: «التوحید تلاشی الخلاق عند ظهور الحقایق»: «توحید متلاشی شدن خلاق هنگام آشکار شدن حقایق است» (قشیری، ۱۳۸۹: ۶۷). در نگاه ولیئی بیرون آمدن از «من» مقدمه حضور خداوند در وجود آدمی است. سکوت نیز از ملائمت و مقدمات همین مرحله است.
- ای روح، بر کرانه «من» ایستاده‌ای
 زیباترین غروب جهان را نگاه کن (ترنم: ۱)
- آنقدر و آنچنان که برون آبی از خودت
 بی تار و بی ترانه و بی دست و پا برقص (ترنم: ۵)
- «خود» را به شوق آمدنت سر بریده‌ام
 بردار این سری که نهادم به پای تو (ترنم: ۸)
- «نبود» بودم و «بود» ی رقیق پیدا بود
 ضمیر گم شده بود از تلاقی اصداد (ترنم: ۲۲)

گویا تصویر کاملی که در ذهن شاعر است، چنین است: خانه‌ای در بیابان که تخریب می‌شود. حال از سوئی خانه خراب شده و نیست و از سوئی ساکن خانه که تا حال محدود به چهاردیواری کوچکی بود، خود را در وسعت بیابان می‌بیند و خانه‌ای بزرگ‌تر می‌یابد. «از من گذشت گستره‌ای بی‌نشان گذاشت» بیان فشرده همین تصویر است. همچنین است بیت زیر:

از خویش می‌رویم و بیابان ما تویی
آغاز ما تو هستی و پایان ما تویی (نرم: ۱۵)

لحظات من - اویی:

وقتی خدا وجود بنده را پر می‌کند، بنده به لحاظ قالب بنده است و به لحاظ محتوا خدا. این دوگانگی معمولاً باعث آشفته‌گی نحوی در زبان ولیئی می‌شود.

می‌تابی از وریدم اکنون چه ناپدیدم
«او» بودی و ندیدم عذر قصور دارم (جهان: ۱۰)

در بیت فوق به آیه «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ»: «ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم» (ق: ۱۶) اشاره شده است. در مصراع دوم، قصور شاعر آن است که خدا را «او» دیده و نه «تو»؛ یعنی او را غایب دانسته نه حاضر.

زبان رسیده به پایان، ضمیر سرگردان
اگر درست بگوییم تو اوی من هستی (جاودانگی: ۳۶)

یکپارچه آگاهی، تار من و پودم بود
من رود روان، او ماه، بی‌فاصله بودم، بود

ناگاه نسیم آمد، رفتار مرا لرزاند
در نفس، تنفس شد، من بازدم او دم بود

رخ داد در آینه، دیدار مکرر شد
خود را به تمامی دید، شیدای شهودم بود

«من» بود پرستشگاه، «او» بود پرستنده
هم قاف قیامم بود، هم سین سجودم بود

من محو تماشا در چشمان خودم بودم
«او ماه روان» بودم، من دید که «رودم» بود (پرنده: ۴۰)

ولیئی این لحظات را در مدح امیرالمؤمنین علیه‌السلام این‌گونه توصیف می‌کند:

از بس که در نگاه تو «هو» موج می‌زند
گویی خدا نشسته در آنجا به جای تو (گفتم: ۹۱)

قابل ذکر است که در روایات اهل بیت (ع)، امام علی (ع) «نفس الله» نامیده شده است: «السَّلَامُ عَلَي نَفْسِ اللَّهِ تَعَالَى الْقَائِمَةِ فِيهِ بِالسَّنَنِ»: «سلام بر نفس خدای متعال که به سنت‌ها قیام کرده است». (مجلسی، ۱۴۰۳، ۹۳: ۳۳۱)

آنات من - جهان:

این لحظات شهودی را با یک قاعده ساده ریاضی می‌توان توضیح داد: دو شیء مساوی با شیء سوم، خود با هم برابرند. وقتی خدا جهان را پر کرده است و از دیگر سو، وجود شاعر را نیز پر کرده، وجود شاعر و جهان یکی می‌شوند و شاعر که «هیچ» شده با جهان و خدای گسترده در جهان یکی می‌شود.

می‌بینمت که آینه از آسمان پر است
از بامداد سر زده روح مجردم امروز
هان ای کلاغ تشنه، از من بنوش، آبم
وقت است ای رونده که پر در بیاوری
این است آن شراب بهشتی که گفته‌اند
بیت پنجم: ناگفتنی‌ها

ناگفتنی است آنچه مرا بر زبان گذشت ناگفتنی است آنچه مرا بر زبان گذاشت
در یک نگاه اغلب شعرهای ولیی مربوط به همین مرحله‌اند: زمانی که واقعه از تب و تاب افتاده یا به پایان
رسیده و شاعر مجالی برای بازگویی آن لحظات می‌یابد. اما در این بخش می‌خواهیم خود ابیاتی را که از گفتن
حرف می‌زنند بررسی کنیم. نگاه شاعر چنین است که این اسرار جز با سکوت درونی و ظرف مشیت خداوند
شدن به زبان نمی‌آید. شاعر، تنها زمانی که از خودی خود فارغ و ساکت شود، می‌تواند زبانی باشد برای ظهور
صدای خداوند:

لبریزم از ترنم داوودی سکوت
دیگر سکوت می‌کنم و می‌پراکنم
این حکم تمام خلقت را از صدر تا ذیل دربرمی‌گیرد. او در مدح امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم همین را
می‌گوید و در وصف گیاهان هم همین ساختار را عرضه می‌کند:

ای زمزمه هر شب تنهایی جبریل
به حرف آمده گل با بلاغتی قدسی
البته ذکر این نکته نیز ضروری است که این اسرار هم برای گوینده و هم شنونده سنگین است؛ لذا هر کسی
شنوای این مفاهیم نیست و بازگفتنش نیز کار ساده‌ای نخواهد بود:

کرشمه‌های دقیقش بیان نخواهد شد
«آن» همان مفهوم وصف‌ناپذیری است که حافظ آن را «آن» نامید: «بنده طلعت آن باش که آنی دارد».

گفت آینه و الکن شده بود از حیرت:
بیت ششم: پایان واقعه

گسترده بود واقعه در آسمان گذشت
دیدار بعد را به شب ناگهان گذاشت

پایان واقعه‌ها و شعرهای ولیی متنوع است:

گسترده‌ام، به اذن تو از من جهان پر است
از تشعشع من هر کران پر است (پرنده: ۳۴)
سردت شده کیوتر؟ گرمای آفتابم (پرنده: ۴۱)
در اشتیاق پاره‌ای از آسمان شدن
خود را بنوش این دم جان جهان شدن (ترنم: ۶۴)

آماده‌ام برای ظهور صدای تو؟ (ترنم: ۸)
اسرار این حقیقت بی‌پرده را به رقص (ترنم: ۵)

وی زمزم آیات خداوند گلویت (پرنده: ۴۸)
نه استعاره، نه ایما، فقط تماشا کن (ترنم: ۲)

عقیم شد کلماتم که عین «آن» است این (پرنده: ۱۴)

آمد آمد آمد، آمد آمد آمد (پرنده: ۵۴)

هبوط:

گاهی پایان کار بازگشت شاعر به شرایط عادی و متعارف و طبعاً بسته شدن چشم حقیقت بین شاعر است. این حالت معمولاً با حسرت و اندوه همراه است. در شعرهای این گونه، بیت پایانی به وضوح شور و حال ابیات پیشین را ندارد و حتی شاید بتوان گفت که گاهی از حیث ادبی حذف این ابیات به شعر کمک می کند:

ابری غریب می رسد و خیمه می زند
آهی عمیق می کشم و تار می شوم (چشم: ۱۱)
به خویش آدمم آینه ها ترک خوردند
چقدر ساده هبوط من اتفاق افتاد (ترنم: ۲۲)
نگارش واقعہ:

گاهی شاعر در حین تجربه عرفانی فرصت نوشتن می یابد و گاهی بلافاصله پس از پایان واقعہ، درحالی که هنوز شیرینی اش در جان شاعر است، این فرصت دست می دهد. در این گونه ابیات، به خلاف گونه پیشین، شور و شیدایی هنوز برقرار است:

حالا سکوت می رسد و می نویسمت
ای با حروف نام تو نا آفریدنی (ترنم: ۳۷)
پیوسته باد در غزل این ریزش ازل
در سطر سطر آن جریان یگانگی
این در حروف آمدن گنگی وقوف
در لحظه ها جوان شدن جاودانگی (جاودانگی: ۲)
پایان در اوج:

بالتر از مراحل قبل، زمانی است که شاعر از خود تهی شده و یگانگی اش با خداوند در حالت هشیاری رخ داده است؛ یعنی این بی خویشی به بی هوشی نیانجامیده و هوش الهی جانشین هوش بشری شده است:

جنگلی بودم و دعا کردم: آفتابا بگیر دستانم
جنگل آتش گرفت و غوغا کرد
شور شطاحی درختانم (ترنم: ۱۶)
حیرانی چرخانم و کفر است بپرسم:
بر گرد تو یا گرد خودم در دورانم (ترنم: ۱۷)
با تارهای صوتی من حرف می زنی
حالا چقدر رنگ کلام تو تازه است (ترنم: ۱۹)
چشم نه، چشم نیست این، یعنی
چیستند این دو گوی نورانی؟
این صدا، این صدا زمینی نیست
با گلوی که آیه می خوانی؟ (پرنده: ۵۵)

چنان که در ابیات فوق مشهود است، گویی این گونه گزارش (پایان در اوج)، به شطح می انجامد. شاعر در حالی که هنوز در فضای شهودی خویش است، به زبان زمینی حرف می زند و حاصل آن جملاتی است که با منطق عادی بشری و نیز منظومه شریعت ناسازگار است. در دو بیت اول، صراحتاً از «شطح» می گوید؛ در بیت بعدی می گوید: «بر گرد تو یا گرد خودم در دورانم»؛ در دو شعر بعدی می گوید که خدا با تارهای صوتی او

حرف می‌زند. تمامی این حالات یعنی این که خدا در او حاضر است و خداست که از زبان او حرف می‌زند و همین می‌شود شطاحی.

بازآفرینی خود:

شاعر که از هستی خود فارغ شده، گاهی به آغاز خلقت بازمی‌گردد.

بی چستی ترینم آن هست اولینم خود را چنان که باید می‌آفرینم امشب (جاودانگی: ۲۳)

بشتاب این پگاه آغازین خویشتن را بیافرین آرام (جاودانگی: ۲۲)

این بازگشت به آغاز در قالب کودک شدن هم خود را نشان می‌دهد:

کودکانه جهان را ببینید کودکانه جهان را بنوشید (جاودانگی: ۲۰)

خلق جدید:

در اصطلاحات الصوفیه، در مدخل «خلق جدید» چنین آمده است: «هو اتصال إمداد الوجود من نفس الرحمن إلى كل ممكن، لانعدامه بذاته مع قطع النظر عن موجده، و فیضان الوجود علیه منه علی التوالی حتی یکون فی کل آن خلقاً جدیداً»: «خلق جدید عبارت است از تدوام دائمی (مدّ) وجود از نفس الرحمان (فیض منبسط الهی در مرحله ظهور اسماء و صفاتش) به سوی هر ممکن الوجودی (که اگر آن نفس الرحمان از سوی واجب الوجود نبود این ممکن الوجود از عدم خارج نمی‌شد و وجود نمی‌یافت) چراکه ممکن الوجود، سرشت ذاتی‌اش حالت عدم است اگر ایجادکننده‌اش لحاظ نباشد. فیضان وجود (سرازیر شدن وجود از ناحیه موجد) بر ممکن الوجودها (مربوط به لحظه اول ظهور و آفرینش نیست؛ بلکه) این فیضان همیشگی و متوالی است؛ یعنی هر آن خلقتی جدید (که غیر از خلقت قبلی است) ظهور می‌یابد. (و اگر فیضان متوالی نبود، موجود، عدم می‌بود)».

این خلق دمام و آن به آن، خود را به شکل جهان تازه و نو در زبان شعری شاعر نشان می‌دهد:

آغاز می‌شوم که سلام تو تازه است حیرانم این ترنم نام تو تازه است (ترنم: ۱۹)

این آسمان چه تازه‌ست، این آسمان جدید است او را خدا هم اکنون بی‌شبهه آفریده‌ست (ترنم: ۶۲)

تصویر ذهنی شعرهای ولیئی:

رضا براهنی در «طلا و مس» از چند گونه شعر نام می‌برد و شکل‌ها و نمودارهایی را برای نشان دادن سیر روایت در شعر پیشنهاد می‌دهد (رک. براهنی ۱۳۴۴: ۳۲-۵۳). بر اساس مدل تصویری براهنی می‌توان گفت که شعرهای ولیئی دایره‌ای هستند. از نقطه‌ای (شاعر در نقطه صفر و روی زمین) شروع می‌شوند، به آسمان می‌روند و نهایتاً به همان وضعیت آغازین بازمی‌گردند؛ البته با این تفاوت که شاعر به معراج رفته یافته‌های جدیدی دارد و نسبت به دقایق قبلش رشدی یافته است. درواقع حرکت شاعر یک دایره کامل نیست؛ بلکه چیزی است شبیه به

فنز؛ با هر پیچش بالاتر از جایگاه قبلی خود می‌ایستد و با این تلاش امید دارد وصال بعدی بهتر و زودتر رخ دهد:

بر روی لاشه‌های خودم ایستاده‌ام
از جای برتری به تو باید نگاه کرد
نتیجه گیری

قربان ولیئی، شاعر عرفانی سرای معاصر، در غزل‌های بسیاری، ساختار واحدی را رعایت کرده است. او در این غزلیات، واقعه عرفانی خود را بدین ترتیب شرح می‌دهد: ابتدا با سکوت و سکون، زمینه را برای تجلی آماده می‌کند. آنگاه تجلی خداوند رخ می‌دهد که در زبان شاعر، نوری است که می‌تابد یا حتی نوشیده می‌شود. این تجلی وجود شاعر را تخریب می‌کند و شاعر بی‌خویشتن، در خدا و در جهان هستی حل و پخش می‌شود. در این مرحله شاعر می‌گوید که حرف‌های بسیاری بیان شده که قابل تبدیل به زبان متعارف نیست. در پایان، گاهی در اوج غزل را تمام می‌کند؛ گاهی بلافاصله در قوس نزول و پس از هبوط واقعه را باز می‌گوید و گاهی پس از آرامش و آمیختگی به دنیای متعارف، خاطره آن واقعه را می‌سراید. او در این مرحله خود را بازآفرینی می‌کند و حیات خود را از سر، آغاز می‌کند.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

- ابن عربی، محی الدین. (بی تا). الفتوحات المکیه. دار صادر. بیروت.
- اصطلاحات صوفیان مرآت العشاق. (۱۳۸۸). مصحح: سلیمانی، مرضیه. علمی فرهنگی. تهران.
- براهنی، رضا. (۱۳۴۴). طلا در مس. چهارچاپ. تهران.
- برقی، احمد بن محمد. (۱۳۷۱ق). المحاسن. دار الکتب الاسلامیه. قم.
- ترکه، صائین الدین علی. (۱۳۶۰). تمهید القواعد. مصحح: آشتیانی، جلال الدین. وزارت فرهنگ و آموزش عالی. تهران.
- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۷۰). نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص. مصحح: آشتیانی، جلال الدین. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. تهران.
- سجادی، جعفر. (۱۳۷۰). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. طهوری. تهران.
- سید بن طاووس. (۱۴۱۱ق). مهج الدعوات و منهج العبادات. دار الذخائر. قم.
- شمس، محمدجواد و مقدادیان، عادل. (۱۳۹۵). «مفهوم عرفانی نور و ظل در قرآن و سنت». پژوهش نامه عرفان. ش ۱۴. صص ۳۹-۵۹.
- طبرسی، حسن بن فضل. (۱۳۶۵). مکارم الاخلاق. فراهانی. تهران.
- عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰ق). تفسیر العیاشی. المطبعه العلمیه. تهران.
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۴۶ق). رساله قشیریه. صبیح. مصر.
- _____ (۱۳۸۹ق). اربع رسائل فی التصوف. مصحح: السامراپی، قاسم. المجمع العلمی العراقی. بغداد.
- کاشانی، عبدالرزاق. (۱۴۲۶ق). اصطلاحات الصوفیه. دار الکتب العلمیه. بیروت.
- گراوند، سعید. (۱۳۸۴). «تجربه دینی بر اساس نظریه رودلف اتو و ریچارد سوئین برن». نشریه پژوهش های اجتماعی اسلامی. ش ۵۱-۵۲. صص ۲۳۵-۲۶۴.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). بحار الانوار. دار احیاء التراث العربی. بیروت.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. تهران.
- نجم رازی. (۱۳۲۲ق). مرصاد العباد. بی تا. تهران.
- ولیئی، قربان. (۱۳۷۸). گزیده شعر معاصر ۸۳ کتاب نیستان. تهران.
- _____ (۱۳۸۲). گفتم به لحظه نام تو را جاودانه شد. آفاق. تهران.
- _____ (۱۳۸۵). ترنم داوودی سکوت. کتاب نیستان. تهران.

- _____ . (۱۳۸۷). با دو چشم دچار یکتایی. تکا. تهران.
- _____ . (۱۳۸۹). بررسی و تحلیل صور و اسباب خاموشی در متون عرفانی فارسی (رساله دکتری). دانشگاه تربیت مدرس.
- _____ . (۱۳۹۰). جوان شدن جاودانگی. کتاب نیستان. تهران.
- _____ . (۱۳۹۱). ضربان ذات (عطش نامه). نیستان. تهران.
- _____ . (۱۳۹۳). لحظه جهان. نیستان. تهران.
- _____ . (۱۳۹۴). زیارتنامه روح (منظومه آسمان هشتم). شهرستان ادب. تهران.
- _____ . (۱۳۹۵). موسیقی نواحی جان. شهرستان ادب. تهران.
- _____ . (۱۳۹۹). درنگی در سکوت عرفانی. کتاب نیستان. تهران.

Received: 2022/9/24
Accepted: 2022/11/29
Vol.21/No.80/Summer2024

scientific quarterly journal of Islamic mysticism
(Erfan.eslami.zanjan@gmail.com)
<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

Writing about Mystical Moments: An overview of the structure and content of Ghorban Valiei's Poems

Reza bayat

Assistant Professor Shahid Rajaei Teacher Training University, Tehran, Iran. Bayat.dr@sru.ac.ir

Abstract

Qorban Valiei is one of the contemporary mystical poets whose poems have the same structure and coherently report the poet's mystical "events". In this article, by examining the structure of Valiei's poems, both the formal coherence of his poetry and the stages of the event are reported one by one. The stages of the event are described in Vali's poetry as follows: silence, perception of the presence of God, tremor in the soul, destruction of the "my essence", union with God and the world, transmission of mysteries and unspoken, and finally the report of the end of the event. Also, in some of the poems, the new creation and the creation of the moment by moment are mentioned, and at the end of the poem, the poet reaches the new creation or becomes aware of it. In order to explain the spiritual world of Valiei clearly and completely, the religious texts that the poet believes in have been used, and the principles of Islamic mysticism have been reviewed. Also, in explaining the poet's mental model and the external structure of the poem, the concepts of literary criticism have been borrowed.

Keywords: Qorban Valiei, mystical poetry, mystical moments, annihilation in God, moment by moment creation.